

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال چهاردهم، شماره بیست و هفتم، بهار و تابستان ۱۳۹۴

جلوه‌ها و بازتاب فرهنگ و تاریخ ایرانی در کتاب «سرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون» اثر ابن نباته مصری*

دکتر یدالله پشابادی

استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

تاریخ و فرهنگ ایرانی از دیرباز، گستره وسیعی از حجم آثار و تألیفات عربی را به خود اختصاص داده است. نویسندگان، کاتبان درباری، شاعران و ادبای عرب، هر یک به گونه‌ای از این خوان رنگین ایرانیان بهره‌ها برده‌اند. کتاب «سرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون» از ابن نباته، یکی از این آثار فراوانی است که گوشه‌هایی از تاریخ و فرهنگ و اندیشه‌های ایرانی در آن بازتاب یافته است و نشان می‌دهد که هیبت و شکوه ایرانیان، ساکنان اندلس را نیز تحت تأثیر قرار داده است. در این مقاله که با روش توصیفی - تحلیلی و سندکاوی گردآمده، سعی شده است که جلوه‌ها و مظاهر ایرانی و مطالبی که درباره ایران در این کتاب آمده است، استخراج و بر اساس موضوع دسته‌بندی شود. ابن نباته، مؤلف این کتاب خود، ادیب و شاعری وارسته و نامدار است، وی آگاه از پیشینه ایران و تاریخ کهن و اساطیری ایران بوده است. معلوماتی که در لابه لای این شرح گنجانده است، حکایت از وسعت اطلاع او دارد.

واژه‌های کلیدی: تاریخ و فرهنگ ایرانی، ادبیات اندلس، سرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون، ابن نباته مصری.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۳/۱۷
y_pashabadi@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۲/۱۶
نشانی پست الکترونیک نویسنده:

۱- مقدمه

ایران و تاریخ و فرهنگ باشکوه آن همواره در آثار و نوشته‌های عربی بازتاب داشته است. نویسندگان و ادیبان و شاعران عرب بیش از هر چیز، از سرچشمه زلال تاریخ و فرهنگ ایران سیراب گشته‌اند. در میان عرب‌ها، مصری‌ها نقش برجسته‌تری در بازتاب فرهنگ و تاریخ ایران داشته‌اند؛ به گونه‌ای که در آثار شاعران و نویسندگان قدیم و جدید مصر، حجم عظیمی از اثرپذیری از فرهنگ و ادبیات و تاریخ ایران مشهود است. ابن نباته به عنوان یک شاعر و ادیب و نویسنده مصری، آینه دامنۀ تأثیرگذاری فرهنگ و تاریخ ایران در سده هفتم و هشتم قمری است. او در کتاب ارزشمند «سرح العیون فی شرح رسالۀ ابن زیدون» به مناسبت آمدن نام بزرگان و نامداران ایران، معلومات مستوفایی درباره هر یک و یا هر موضوعی که مطرح شده، آورده است.

آشنایی با بازتاب فرهنگ و تاریخ ایران در آثار و تألیفات عربی دوره‌های مختلف، از یک سو، ابعاد گسترده‌تری از ایران و تاریخ و فرهنگ آن به دست می‌دهد و از دیگر سو، چه بسا برای شناخت مسایل دیگری از تمدن اسلامی مشکل‌گشا خواهد بود.

این پژوهش می‌تواند گامی باشد در راستای دستیابی به تصویری از هویت و چهره ایران در تألیفات و آثار ادیبان و نویسندگان عرب، که در سده هشتم قمری زیسته‌اند؛ ضمن اینکه کتاب «سرح العیون» معلومات مهم و دست‌اولی درباره برخی مسایل تاریخی مرتبط با فرهنگ و تاریخ ایران را در خود محفوظ داشته است که می‌تواند راهگشای پژوهشگران و نویسندگان ایرانی و یا هر پژوهشگری در حوزه مسایل ایران‌شناسی باشد؛ بنابراین، استخراج و ارایه این مطالب، از دیگر اهداف این پژوهش است؛ چنانکه بررسی این اثر و بازتاب جلوه‌ها و آثار فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی در آن، می‌تواند گوشه‌ای دیگر از گستره فرهنگی ایران و آشنایی دیگر ملت‌ها با ایران و فرهنگ و تاریخ ایران را بنمایاند.

۱-۱- بیان مسئله

«سرح العیون فی شرح رسالۀ ابن زیدون» اثر جمال الدین ابن نباته، ادیب و شاعر برجسته قرن هشتم قمری، معلومات قابل توجهی از ایران و فرهنگ و تاریخ این مرز و بوم را در خود نهفته است. گستردگی دامنۀ علم ابن نباته از یک سو و

اعتبار این نویسنده از دیگر سو، ارزش و اهمیت مطالب مطرح شده در کتابش را دوچندان کرده است؛ از این رو، این مقاله در راستای استخراج و تبیین بازتاب تاریخ و تمدن ایران و دسته‌بندی و ارایه آن به گونه‌ای که قابل استفاده باشد، تدوین شده است. در آغاز با معرفی ابن زیدون و رساله هزلیه‌اش و سپس ابن نباته و شرحش بر این رساله، تصویر روشنی از چارچوب کار ارایه شده است. آنگاه جلوه‌ها و بازتاب فرهنگ و تاریخ و مشاهیر ایران در این کتاب بیان شده است.

۱-۲- پیشینه پژوهش

موضوع ایران و بازتاب آن در آثار عربی، از سالیان و حتی از دوره‌های گذشته نیز، مطمح نظر پژوهشگران بوده است. کتاب‌ها و مقالات زیادی در این باره به رشته تحریر درآمده است. در این میان می‌توان به کتاب ارزشمند «فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی» از محمد محمدی ملایری یا مانند مقاله «ایران در گذشت روزگاران» از جلال متینی، در مجله ایران‌شناسی (سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۱، صص ۲۳۳-۲۶۸) اشاره کرد. بر این اساس، کتاب مورد نظر این جستار؛ یعنی «سرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون» تاکنون از این دیدگاه مورد بررسی قرار نگرفته است.

۱-۳- اهمیت و ضرورت پژوهش

پژوهش و کنکاش در منابع غیر ایرانی و جستجوی هرگونه اثری از فرهنگ و تاریخ ایران در آثار و میراث فرهنگی سایر ملت‌ها، کوشش‌ها و همت‌های بیشتری می‌طلبد. این پژوهش، در راستای دستیابی به مطالب و معلوماتی ارزشمند که طی قرن‌ها در سینه کتاب «سرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون»، اثر گرانقدر ابن نباته مصری، نهفته مانده است و شناساندن آن به پژوهشگران و خوانندگان ایرانی، انجام گرفته است. بدیهی است که با در نظر داشتن جایگاه ابن نباته و آثار او، ضرورت انجام این پژوهش دوچندان می‌گردد.

۲- بحث

۲-۱- ابن زیدون

ابوالولید احمد بن عبدالله مخزومی اندلسی (۳۹۴-۴۶۳هـ / ۱۰۰۴-۱۰۷۱م)، وزیر و نویسنده و شاعر اهل قرطبه، ملقب به «بحتری مغرب» است که از جمله

اشعار معروفش، قصیده‌ای با مطلع «أضحى التنائى بدیلاً من تدانینا» است. در نثرنویسی حایز درجه‌ والایی است (زرکلی، ۲۰۰۲: ۱۵۸/۱). ابن نباته، علت اشتهاش به بحتری مغرب را «زیبایی دیباچه سخن و وضوح معانی» می‌داند (ابن نباته، بی‌تا: ۱۷). حاجی خلیفه اظهار داشته است که ابن زیدون در همه رساله‌هایش از نظر فصاحت و بلاغت و تسلط بر زمام نثر و نظم بر یک منوال است (حاجی خلیفه، بی‌تا: ۸۴۱/۱).

ابن نباته شارح رساله ابن زیدون، خود مختصری درباره او و توانایی اش در نظم و نثر آورده و اشاره کرده است که او در هر دو صنعت نظم و نثر به جایگاه والایی دست یافته بود (ابن نباته، بی‌تا: ۱۶). وی همچنین اشاره کرده است که نظم ابن زیدون در نظر ناقدان نیکوتر و استادانه‌تر از نثرش است (همان: ۱۷). ابن زیدون در نثر فراوان از امثال عربی و اشعار کهن و نو عربی بهره برده است تا جایی که به گفته ابن نباته، رسایش بیشتر به نظم شبیه است تا نثر (همان: ۱۷).

۲-۲- رساله ابن زیدون

رساله او که با عنوان رساله ابن زیدون یا الرسالة الهزلیه مشهور است، یک نامه طنزآمیز است که آن را از زبان ولاده دختر مستکفی به ابن عبدوس، که مزاحم پیوند عاشقانه ابن زیدون و ولاده بوده، نوشته است (زرکلی، ۲۰۰۲: ۱۵۸/۱).

حاجی خلیفه اشاره کرده است که این رساله، شرح‌های متعددی دارد، و او خود در رأس آنها شرح ابن نباته را ذکر کرده است (حاجی خلیفه، بی‌تا: ۸۴۱/۱). همچنین صلاح الدین بن ایبک صفدی (۷۶۴هـ) شرحی بر رساله ابن زیدون نگاشته است که آن را «تمام المتون فی شرح رساله ابن زیدون» نامیده است. از دیگر شارحان این رساله، علامه یوسف زناتی مالکی است (حاجی خلیفه، بی‌تا: ۸۴۱/۱)؛ اصل ماده این رساله در حدود هفت صفحه است.

اما درباره علت انشای این رساله به وسیله ابن زیدون، ابن نباته می‌گوید: «زنی اهل ادب و ذوق از خاندان «عبدالرحمان داخل» به نام «ولاده» دختر مستکفی، محضرش قبله گاه ادیبان و شاعران و کاتبان بود و از این میان، بزرگان ادب و فن به سبب آراستگی اش به زیور زیبایی صورت و سیرت و برخورداری از زبان آوری و ادب، در دام عشق وی افتاده بودند؛ اما او خود از شخصیت ابن زیدون خرسند بود (ابن نباته،

بی تا: ۲۲) و ابن زیدون دل در گرو او داشت؛ از سوی دیگر، وزیر دیگری به نام ابوعامر بن عبدوس شیفته ولاده بود (همان: ۲۳). تا اینکه روزی عبدوس زنی را به قصد جلب میل ولاده به سوی خود، نزد او فرستاد و این خبر به گوش ابن زیدون رسید. وی بی درنگ دست به نوشتن این نامه از زبان ولاده خطاب به ابن عبدوس زد. بلافاصله پس از بازگشت آن زن، نامه ابن زیدون به دست ابن عبدوس رسید و با خواندن آن بسیار خشمگین شد. از آن پس دیگر به سمت ولاده نرفت (ابن نباته، بی تا: ۲۴).

۲-۳-۱- ابن نباته

محمد بن محمد بن حسن فارقی مصری، ابوبکر جمال الدین (۶۸۶-۷۶۸هـ / ۱۲۸۷-۱۳۶۶م) معروف به «ابن نباته»، شاعر بزرگ دوران خود و یکی از کاتبان توانا و دانشمندان برجسته زمان خویش بود. وی اصالتاً از «میافارقین» (شهری در نواحی شرقی ترکیه امروزی) بود؛ اما در قاهره به دنیا آمد و در همانجا هم در گذشت. ابن نباته یک دیوان شعر و نیز کتاب مشهور «سرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون» را دارد؛ در کنار آثار زیاد دیگری که برخی از آنها و از جمله «المختار من شعر ابن الرومی» و «تلطیف المزاج فی شعر ابن الحجاج» گزیده‌های شعری هستند (زرکلی، ۲۰۰۲: ۳۸/۷). وی همچنین کتابی به نام «سیر دول الملوک» دارد (ویکیبدا الموسوعة الحرّة، ذیل ابن نباته). ابن نباته ارتباط نزدیکی با الملک المؤید ابوالفداء امیر ایوبی در حماه داشت و هر سال به نزد او شرفیاب می شد و او را مدح می کرد (صفدی، ۱۹۶۱: ۳۱۲/۱؛ ابن حجر، ۱۹۷۶: ۴۸۶/۵). ابوالفداء نیز، مقررری ویژه‌ای برای او در نظر گرفت و در کنار بخشش‌هایی که در هنگام شرفیابی در حق او روا می داشت، در سال، ۶۰۰ درهم برای او مقرر کرد (ابن شاکر، ۱۹۷۳: ۱۸۴/۱). ابن نباته، نثری روان و ساده دارد و این بیشتر در آثاری مانند همین کتاب «سرح العیون» و نیز در «مجمع الفوائد» قابل ملاحظه است. گاهی نیز انشایی آهنگین و مسجع و در عین حال ساده و روان؛ چنانکه در حظیره الانس می بینیم، ارابه می دهد (پاشا، ۱۹۷۲: ۴۷۶-۴۷۷).

۲-۴- سرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون

پس از دیوان شعر ابن نباته، شاید بتوان یکی از آثار مهم او را «سرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون» دانست.

این کتاب با این عبارت آغاز می‌شود: «الحمد لله الذي لا يجبُ الشكرُ إلا له، و صَلَّى اللهُ على سيِّدنا محمد المخصوص بأشرف رسالة، و على آله و صحبه، و ما أكرمَ صحبه و آله!» (ابن نباته، بی تا: ۱۳).

ابن نباته آن را برای اسماعیل بن علی بن محمود عمادالدین، معروف به «ابو الفدا» (۶۷۲-۷۳۲ هـ / ۱۲۷۳-۱۳۳۱ م) از بازماندگان خاندان ایوبی و فرمانروای «حماه» و صاحب آثار مشهور و معتبر از جمله «المختصر فی تاریخ البشر» در تاریخ و «تقویم البلدان» در علم جغرافیا، نگاشت. ابن نباته مدایح غرایبی در ستایش ابوالفدا و همچنین اشعاری در رشایش نیز، سروده است. در آغاز شرح این رساله، چنین از او یاد می‌کند: «و أدامَ اللهُ أیامَ مولانا السلطان الملك المؤید الكامل، العالم العادل، عماد الدنيا و الدين، إدامةً متصلةً الجلالة، مقتبلةً الإیالة، ما جنت عسل النصر الشهيء، رماخه العسالة، و أثمرت غصون أعلامه المنعمه بين ديم أنامله الهطالة» (ابن نباته، بی تا: ۱۳)؛ معنی: «خداوند، روزگار سرور ما سلطان شاه مؤید کامل، دانشمند عادل، تکیه گاه دنیا و دین را مستمر بدارد؛ آنگونه که استمرارش باشکوه و آینده‌دار باشد، تا وقتی که نیزه‌های بلند او عسل شیرین پیروزی برمی‌چیند و شاخه‌های بارور قلم‌هایش در میان باران‌های ریزان انگشتانش ثمر می‌دهد».

به نظر می‌رسد با اشاره خود ابوالفدا، ابن نباته اقدام به چنین شرح مستوفایی بر رساله ابن زیدون کرده است؛ اگرچه در این باره گفته است: «فإني أمرتُ بشرح رسالة الوزير أبي الوليد ابن زيدون» (ابن نباته، بی تا: ۱۴)؛ یعنی با ساخت مجهول در این خصوص سخن گفته است؛ اما از آنجا که در ادامه با عبارت «فقابلتُ بالطاعة أمراً قد وجب، و قلتُ: إن فاتتني سلوك الأدب المنظومة فإن الامتثال خيرٌ من سلوك الأدب»، روبه‌رو می‌شویم؛ می‌توان چنین استنباط کرد که این «امر واجب» اشاره‌ای از سوی ابوالفدا بوده است؛ چنانکه عمر موسی پاشا هم، چنین اشاره‌ای در این خصوص کرده است. وی اظهار داشته است که با بررسی ژرف‌تر اشعار و آثار ابن نباته به نظر می‌رسد که علاوه بر «قصاید مؤیدیه»^(۱) که بیش از ۴۲ قطعه و قصیده است، تألیفات او به سفارش ابوالفدا به رشته نگارش درآمده است (پاشا، ۱۹۷۲: ۱۵۲).

ابن نباته در تألیف این کتاب و گردآوری معلومات گوناگون و فراوانی که در آن هست، بی گمان بر منابعی متکی بوده است؛ اما اطلاعی از این منابع در دست نیست؛ با این حال گاهی اشاره‌هایی در شرحش، گویای این است که منابع دقیق و دست اولی در اختیار داشته است؛ چنانکه وقتی در شرح رساله ابن زیدون به نام «جابر بن حیان» می‌رسد، اظهار می‌دارد که «فلا أعرف له ترجمةً صحيحةً في كتاب يُعتمد على نقله: زندگینامه درستی از او در کتابی که بتوان به طور موثق از آن نقل کرد، سراغ ندارم» (ابن نباته، بی تا: ۲۲۵). این سخن خود به وضوح دلالت بر این دارد که در سایر زندگینامه‌ها و مطالبی که ذکر کرده است، منابعی در دست داشته که از آن نقل می‌کرده است؛ بنابراین، می‌توان گفت که از ویژگی‌های مبرز این شرح که در این جستار باید به آن اشاره کرد، این است که مطالب ذکر شده در آن، با اذعان شارح، موثق و مورد اعتماد است؛ در این باره خود اظهار داشته است که «بید أنى لم أعتد إلا على نقل خبر صحيح، و نسب قول صريح» (ابن نباته، بی تا: ۱۵)؛ بنابراین، آن بخش از این معلومات و اشارات که در ارتباط با تاریخ و فرهنگ ایران است، می‌تواند در ردیف مستندات در موضوع خود قرار گیرد.

ابن نباته در ۴۶۳ صفحه، رساله ابن زیدون را شرح کرده است.

گوشه‌هایی از بازتاب مفاهیم مرتبط با تاریخ و فرهنگ ایران و مضامین ایرانی در این اثر به شرح زیر است.

۲-۵- جلوه‌های فرهنگ و تاریخ و آداب و رسوم ایران در شرح العیون

۲-۵-۱- اشاره‌های تاریخی

۲-۵-۱-۱- در شرح عبارت ابن زیدون که گفته است: «و کسری حمل غاشیتک»، ابن نباته درباره عنوان «کسری»^(۲) و نظایر آن از دیگر ملت‌ها و سپس درباره تاریخ شاهان ایران سخن رانده است. او «کسری» را برای پادشاهان ایران، به مانند «قیصر» برای پادشاهان روم، «خاقان» برای پادشاهان ترک، «تُبَّع» برای پادشاهان یمن و «نجاشی» برای پادشاهان حبشه می‌داند (ابن نباته، بی تا: ۵۵).

۲-۵-۱-۲- درباره اصل و نسب ایرانیان (در عربی الفُرس) چند نظر مختلف را آورده است؛ بدین شرح که برخی معتقدند که از نسل «فارس پسر سام پسر نوح» هستند و برخی دیگر از نسل «فارس پسر افریدون، پسر اسحاق علیه السلام» هستند.

ابن نباته به دیدگاه خود ایرانی‌ها نیز، در این باره اشاره کرده و گفته است که «ایرانیان بر این باورند که او [فارس] پسر کیومرث است، کیومرث هم همان آدم است. وی نخستین کسی است که بر ایران حکم رانده است». بنا به نظر ابن نباته، ایرانیان در تعریف و تمجید از کیومرث بسیار مبالغه کرده‌اند (همان: ۵۶).

۲-۱-۳- ابن زیدون در عبارت «و الضحاک استدعی مسالمتک» (همان: ۷۵) نام ضحاک را آورده است. ابن نباته، درباره اصل و نسب او گفته است: «مورد اختلاف است؛ عده‌ای گفته‌اند او ضحاک پسر اهبوب پسر عویج پسر طهمورث پسر آدم است. در دوران پس از طوفان [منظور: طوفان نوح] زیسته است. ضحاک پسر دختر جمشید، پسر هوشنگ شاه ممالک است. عده‌ای دیگر در باره او گفته‌اند، او ضحاک پسر علوان نخستین فرعون از فراعنه است و او همان کسی است که برادرش «سنانا» را در دوران ابراهیم خلیل (ع) به فرمانروایی مصر گماشت؛ همچنین، گروه دیگری چنین اظهار نظر کرده‌اند که ضحاک از تازیان است؛ از قحطان و یمنی‌ها معتقدند که از نیاکان آنهاست. ابونواس در این باره سروده است:

وكان من الضحاک یحذرُه الـ خابِلُ و الوحشُ فی مساربها

نظر نخست طرفداران بیشتری دارد» (همان: ۷۵).

۲-۱-۴- ابن نباته در ضمن ماجرای قتیبه بن مسلم، به اصل و ریشه برمکیان اشاره کرده و آورده است که قتیبه، در بلخ رحل اقامت افکند و کشتاری در میان مردم آنجا به خاطر نافرمانی‌شان ایجاد کرد و افراد زیادی را به اسارت گرفت. «و كان في من سباً امرأة برمك جد البرامكة، فصارت إلى عبدالله بن مسلم، أختي قتيبة فواقعها؛ فيقال: إنها حملت منه بخالد، وقيل كانت حاملاً به: در میان کسانی که اسیر کرد، همسر برمک جد برمکیان هم بود. این زن سهم عبدالله بن مسلم برادر قتیبه شد و با او جماع کرد؛ گویند از او خالد را باردار شد، نیز گفته‌اند که پیش از این رویداد خالد را باردار بوده است» (همان: ۱۸۹).

۲-۵-۲- جلوه‌های فرهنگی

۲-۵-۱- ابن نباته درباره ارج و جایگاه «فارس» مذکور در بالا و گرامی بودن او نزد مردم عرب مطالب آورده است. وی اظهار داشته است که در میان عرب‌ها،

عده‌ای «فارس» را برای خود مایهٔ مباهات می‌دانستند و با یاد او بر «قحطان» فخر فروشی می‌کردند (همان: ۵۶).

۲-۲-۵-۲- ابن نباته آورده است که در باور ایرانیان «در زمان کیومرث ستم و بیداد نبوده است؛ بعدها پدید آمده است و آنگاه بود که به همین منظور، حاکمان زمان نزد فرزند کیومرث [یعنی فارس] رفتند و او را بر خود برتری داده و نظارت بر امور مردم را بر عهدهٔ او گذاشتند. او هم پس از عهد و پیمان گرفتن از آنها، تاج بر سر نهاد؛ بنابراین، او نخستین کسی است که به منظور تشخیصش از سایرین تاج بر سر نهاد» (همان: ۵۶). به گفتهٔ این نویسنده، فارس مدتی طولانی حکمرانی کرد و سپس در گذشت و پس از او «هوشنگ» (در عربی اوشننج) فرمانروا شد (همان: ۵۶).

۲-۲-۵-۳- ابن نباته از جمله اقدامات مهم و ماندگار کسری انوشیروان، به آثار عمرانی و ساختمان‌های بزرگی اشاره کرده است که به دستور او ساخته شده‌اند؛ به ویژه او «دیوار بزرگ» واقع در کوه «فتح» (همان: ۵۷) در نواحی «باب الأبواب» را نام برده است. نیز شهری به نام «رومیه» را بنا نهاد (همان: ۵۷). «ایوان بزرگ» نیز، که از آثار پابرجای آن دوران است، از اقدامات اوست. ابن نباته، البته از این نکته نیز غافل نبوده و اشاره کرده است که آغازگر ساخت ایوان نه انوشیروان، که شاپور بوده است. انوشیروان آن را تکامل بخشیده و استوار ساخته است (همان: ۵۸). از سخن ابن نباته به روشنی استنباط می‌شود که این بنا در آن زمان هم از شگفتی‌های دنیا بوده است؛ چرا که وی اشاره کرده است که انوشیروان با استحکاماتی که در آن ایجاد کرد، آن را به یکی از شگفتی‌های دنیا تبدیل کرد: «هو [انوشیروان] الذی رفعه و أتمه و أتقنه حتی صار من عجائب الدنيا»^(۳) (همان: ۵۸).

۲-۲-۵-۴- ابن نباته دربارهٔ عدالت‌گرایی انوشیروان، حکایتی را آورده است؛ با این مضمون که فرستادهٔ یکی از پادشاهان به نزد او آمد و در تالار ایوان، یک خط انحراف در ساخت دیوار آن مشاهده کرد. از سبب آن پرسید. «گفتند: آنجا خانهٔ یک پیرزن بینواست. پادشاه از او درخواست کرد خانه‌اش را بفروشد؛ اما او فروخت. دوباره پادشاه با اموال زیادی او را به فروش خانه‌اش تحریک کرد؛ اما پیرزن راضی نشد؛ تا اینکه پادشاه از آن صرف نظر کرد و با این شکل که می-

بینید، آن را ساخت. آن فرستاده گفت: این انحراف در دیوار نیکوتر از راست بودن آن است» (همان: ۵۸).

۲-۵-۲-۵- در ماجرای گردآمدن مردم به دور کاوه برای خاتمه دادن به ستم و مردم‌کشی ضحاک، ابن نباته چگونگی پدید آمدن و نماد شدن «درفش کاویانی» در میان ایرانیان را بیان کرده است. «در اصفهان مردی بود به نام کاوه که ضحاک دو تا از پسران او را کشته بود. گروه پرشماری از مردم پیرامون او گردآمدند. او یک تکه پوستین داشت که از سوزش گرما محافظتش می‌کرد. آن تکه پوستین را بر نیزه‌ای برافراشت و به عنوان یک نشان برگرفت. به همراهی مردم رو به سوی ضحاک نهاد. ضحاک بیرون آمد و چون آن نشان بدید، خداوند رعب در دلش افکند؛ در نتیجه شکست خورد» (ابن نباته، بی‌تا: ۷۶). ابن نباته سپس به ارج یافتن و بالا رفتن جایگاه آن نشان نزد مردم ایران اشاره می‌کند و می‌آورد که پادشاهان، آن را با مروارید و یاقوت بیاراستند و ارج و جایگاه آن نزد ایرانیان، همچون تابوت عهد نزد بنی اسرائیل بود و به «درفش کاویانی» (در عربی «درفش کابیان») معروف گشت. این درفش، همواره در خزانه‌هایشان نگهداری و نسل به نسل به ارث برده می‌شد تا به یزگرد پسر شهریار رسید. از آن پس مسلمانان در نبرد قادسیه آن را گرفتند و نزد عمر بن خطاب بردند و او جواهر آن را میان مردم تقسیم کرد (همان: ۷۶).

۲-۲-۶- بزرگ‌منشی و فضل‌مآبی ایرانیان در ماجرای دارا و اسکندر به خوبی قابل ردیابی است؛ در جنگ دارا و اسکندر؛ چنانکه ابن نباته نقل کرده است، اسکندر اعلام می‌کند هر کس دارا را یافت او را نکشد؛ اما پیش از آنکه این ندا به گوش همگان برسد، دو نفر از لشکریان خود دارا به او حمله می‌برند و او را سخت زخمی می‌کنند؛ سپس خود نزد اسکندر می‌روند و به او خبر می‌دهند که دارا کشته شد. اسکندر بلافاصله بر سر او که هنوز رمقی داشت، حاضر می‌شود و می‌گوید: «به خدا من قصد کشتن تو را نداشتم و حتی از این کار هم لشکریانم را منع کرده بودم و اینک ضربه خوردن تو برای من به غایت سخت است؛ با این حال، اگر خواسته‌ای داری به من بگو». دارا خواستار کشتن قاتلاناش که به آنها نیکی‌ها کرده بوده، می‌شود؛ سپس از او می‌خواهد که با دخترش

«روشنک» ازدواج کند (همان: ۶-۶۵) نکته مورد نظر اینجا در این است که دارا به دشمن دانایش اعتماد بیشتری دارد و خواسته‌هایش را با او در میان می‌گذارد^(۴).

۲-۵-۲-۷-همچنین شأن و منزلت و جایگاه فکری و تدبیرگرانه زن ایرانی از این رویداد فهمیده می‌شود؛ ابن نباته چنین آورده است که اسکندر از ازدواج با روشنک هراس داشت؛ گرچه با او ازدواج کرد؛ اما از مجامعت با او پرهیز کرد، مبدا که تحت تأثیر او قرار بگیرد و زمام امور از دستش برود. ابن نباته از قول او آورده است: «و قیل إن الإسکندر لم یجتمع بها، و قال: أخصی أن أكون غلبت دارا، و فتغلبنی [کذا]»^(۵) روشنک: گویند اسکندر با او نزدیکی نکرد، گفت: بر دارا پیروز شدم؛ اما می‌ترسم روشنک بر من پیروز گردد» (همان: ۶۶).

۲-۵-۳-شخصیت‌های ایرانی

ابن زیدون، نام بسیاری از شخصیت‌ها و بزرگان تاریخ ایران را در نامه خویش آورده است. این مسئله خود به شهرت ایران و تاریخ و بزرگان آن گواهی می‌دهد. از نام‌هایی که در نامه وی آمده است، می‌توان به اشخاص زیر اشاره کرد: کسری (همان: ۵۵)، دارا (همان: ۶۳)، اردشیر (همان: ۷۲) ضحاک (همان: ۷۵)، شیرین (همان: ۸۱)، پوران (همان: ۸۲)، جابر بن حیان (همان: ۲۲۵)، عبد الحمید کاتب (همان: ۲۳۷)، سهل بن هارون (همان: ۲۴۳)، مانی (همان: ۲۸۶)، بشار بن برد (همان: ۲۹۸).

از سوی دیگر، اشخاص و بزرگان زیادی در شرح نامه ابن زیدون به وسیله ابن نباته یاد شده‌اند که از این گروه می‌توان موارد زیر را نام برد: شاپور [پسر اردشیر] (همان: ۷۴)، جمشید (همان: ۷۵)، ابونواس (همان: ۷۵، ۳۱۵)، ابوبکر رازی (همان: ۲۲۵). در زیر به بررسی و آوردن توضیحاتی که درباره این اشخاص در شرح ابن نباته بر رساله ابن زیدون آمده است، می‌پردازیم.

۲-۵-۳-۱-انوشیروان: نام انوشیروان، در متن رساله ضمن عبارت «و کسری حمل غاشیتک» آمده است (همان: ۳). ابن نباته، کسری انوشیروان را مشهورترین، نیک‌سیرت‌ترین و خوش‌آوازه‌ترین پادشاهان ایران معرفی کرده و به سخن پیامبر (ص) درباره او که فرموده است: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ» اشاره کرده است (همان: ۵۶). وی همچنین درباره این شاه ایرانی گفته است که پادشاهی بزرگ و مدبر و در نزد رعیت محبوب راستین بود. در خاورزمین فتوحات

گسترده‌ای را رقم زد. وی با دختر خاقان، پادشاه ترکان ازدواج کرد (همان: ۵۷). در نظر ابن نباته، یکی از اسباب و عوامل محبوبیت کسری انوشیروان نزد ایرانیان، قتل مزدک و یاران او بوده است؛ در این باره می‌نویسد: «فأول ما ولى كسرى بعد موت أبيه قتل مزدك و أصحابه، فعظم في عين الفرس و أجبوه: نخستین کاری که کسری پس از مرگ پدرش بر عهده گرفت، کشتن مزدک و یاران او بود و همین موجب بزرگ‌داشت و محبوبیت او نزد ایرانیان شد» (همان: ۵۷).

از سخنان معروف و حکمت‌آمیز کسری انوشیروان، یکی این است که «همانگونه که بدن به غذا نیاز دارد، قلب نیز به غذای خود که حکمت است، نیازمند است»؛ «هر چیزی که با اشتها بخوری، آن را خورده‌ای؛ اما هر چیزی که بی اشتها بخوری، در حقیقت او تو را خورده است» (همان: ۶۰).

۲-۳-۵-۲-۱۵-دارای کوچک فرزند دارای بزرگ: در متن رساله چنین آمده است: «و الإسكندر قتل دارا في طاعتك» (همان: ۳) او نوه اردشیر و یکی از پادشاهان بزرگ و نامدار ایران بود (همان: ۶۴). ابن نباته در اینجا ماجراهای اسکندر و دارا و در نهایت کشته شدن دارا به دست دو نفر از افراد خود را نقل کرده است.

۲-۳-۵-۳-۱۵-اردشیر: در رساله ابن زیدون با عبارت «و أردشير جاهد ملوك الطوائف بخروجهم عن جماعتك» (همان: ۷۲) آمده است. ابن نباته درباره اردشیر، مطالبی گرد آورده است؛ از جمله نام و نسبش (اردشیر بن بابک)، اقداماتش در متحد کردن مملکت ایران پس از فروپاشی و تأسیس ملوک الطوائف به دست اسکندر و نامه پراوازه‌اش در باره اتحاد ایرانیان (همان: ۷۲) اشاره کرده است. ابن نباته از میان سخنان اردشیر، گزیده‌ای را نقل کرده است. در بخشی از آن به عدل-گرایی، نرمش و مهرورزی، گرفتن حق مظلوم از ظالم اشاره رفته و گفته است: «به زودی در روزگار ما شواهدی خواهید دید که با کردارهایمان، گفته‌هایمان را تأیید می‌کند» (همان: ۷۳). او پس از پانزده سال فرمانروایی اداره مملکت را به پسرش شاپور سپرد و خود به مدت سه سال به عبادت و عزلت پرداخت، آنگاه درگذشت (همان: ۷۴). ابن نباته از سخنان نغز او، گزیده‌ای را ذکر کرده است؛ از جمله «دین

پایه است، پادشاهی نگهبان؛ هر چیزی پایه نداشته باشد، فرومی‌ریزد و هر چیزی نگهبان نداشته باشد، از بین می‌رود» (همان: ۷۴).

۲-۵-۳-۴-جمشید: نام او در متن شرح رساله آمده و ابن نباته در زیر مطالبی که درباره ضحاک آورده است، از او نام برده است. ابن نباته، معنای نام «جمشید» را «صاحب پرتو» یا «سرور نور» دانسته است (همان: ۷۵)؛ سپس اظهار داشته است که او «فرمانروای اقلیم‌های هفتگانه شد. نخستین کسی است که اسلحه ساخت، ابریشم و حریر استخراج کرد و اعمال شاقه‌ای؛ مانند شکستن صخره‌ها و استخراج معادن برای تبهکاران در نظر گرفت. عمر طولانی یافت و در اواخر عمرش به ستم گرایید و ادعای ربوبیت کرد که ضحاک به همراه جمع پرشماری از مردم که به خاطر نفرت از جمشید از او حمایت کردند، بر او شورید. جمشید گریخت؛ اما ضحاک او را دستگیر کرد و دستور داد با ارّه او را دو نصف کنند. آنگاه گفت: اگر خدا هستی از خودت دفاع کن.» (همان: ۷۵).

۲-۵-۳-۵-ضحاک و کاوه: ابن زیدون در عبارت «و الضحاک استدعی مسالمتک» (همان: ۳) از ضحاک نام برده است. ابن نباته، در زیر شرح این عبارت گفته است که ضحاک پس از اینکه جمشید را نابود کرد، بر تخت پادشاهی نشست؛ اما پس از مدتی سر به طغیان نهاد و به ستم و تباهی گرایید و به دین برهمایی درآمد (همان: ۷۵). ابن نباته او را نیز، به نخستین‌هایی اختصاص داده است؛ از جمله اینکه ضحاک نخستین کسی بود که برایش آواز خواندند؛ نخستین کسی بود که درهم و دینار ضرب کرد؛ نخستین کسی بود که تاج بر سر نهاد^(۶) و زکات زمین را [از ساکنان آن، که در امان هستند، گرفته می‌شود] وضع کرد (همان: ۷۶). ابن نباته همچنین به افسانه پرداخته شده در باره ضحاک اشاره، و حقیقت آن را روشن کرده و گفته است که بر روی دوش‌های او دو غده (در عربی «سلعتان») بوده است که ضحاک هر وقت می‌خواست، آنها را تکان می‌داد؛ «و ادّعی أنّهما حیّتان یهولّ بهما الضعفاء، و ذکر أنّهما یضربان علیه فلا یسکنان حتّی یطلیهما بدماعی إنسانین یذبجان له فی کلّ یوم. فکان له وزیر صالح، فکان یستحیی أحدهما و یضع مکان دماغه دماغ کبش، و یأمر الرجل بالحقق بالجبال، و أّلا یأوی الأمصار. فیقال: إنّ الأکراد من تلک القوم لکردهم إلی الجبال» (همان:

(۷۶): «او ادعا کرد که [آن دو غده] دو مار هستند و بدین سان با آنها ضعیفان را می‌ترساند؛ همچنین ادعا کرد که آنها پیوسته بر او ضربه می‌زنند و آرام نمی‌گیرند؛ مگر اینکه با مغز دو انسان که هر روز برایش ذبح شوند، آنها را اندود کند؛ اما یک وزیر صالحی داشت که هر روز یکی از آن دو انسان را از ذبح شدن نجات می‌داد و به جای مغز او مغز قوچی را برای ضحاک می‌برد و به آن مرد دستور می‌داد که به کوه‌ها بگریزد، و هرگز در شهرها پناه نگیرد»^(۷) (همان: ۷۶). ابن نباته در ادامه به سرنوشت ضحاک و برافتادن او - پس از ازدیاد ستم و جباری اش - به همیاری کاوه (در عربی «کابی») و بر تخت نشستن فریدون، پسر جمشید اشاره کرده است (همان: ۷۶)؛ همچنین درباره ضحاک آورده است که وقتی مردم همراه کاوه در محضر او گرد آمدند و کاوه به درشتی با او سخن گفت، اظهارات کاوه و مردم را تأیید کرد و به مردم قول داد که اوضاع چنان شود که آنها دوست دارند؛ اما مادرش که زنی زورگو بود، از این کار ضحاک ناخرسند بود و اظهار نگرانی کرد؛ لذا به ضحاک گفت: «لقد جرأتهم علیک، هأنا قتلتم! فقال مع عتوه و تجبره: إن القوم بدّهونی بالحق، فلما هممت بالسطوة بهم وقف الحق بینی و بینهم کالجبل، فحال بینی و بین ما أردت؛ تو [با این کارت]، مردم را بر خود گستاخ کردی، چرا آنها را نکشتی! او با آن همه سرکشی و جباری اش گفت: مردم مرا با [گفتن] حق غافلگیر کردند، وقتی خواستم ضربه‌ای به آنها بزنم، حق همچون کوهی میان من و آنها ایستاد و نگذاشت کاری را که می‌خواستم، به انجام برسانم» (همان: ۷۷).

۲-۳-۵-۶- شیرین و پوران: در رساله این زیدون، ضمن جمله «و شیرین نأفست بوران فیک» (همان: ۳) نام این دو بانوی ایرانی آمده است. «شیرین زوجه ابرویز بن هرمز، من ولد کسری انوشروان، و کانت یتیمه فی حجر رجل من اشراف المدائن» (همان: ۸۱): شیرین همسر [خسرو] پرویز پسر هرمز، از نوادگان انوشیروان بود. او دختری یتیم، در خانه یکی از اشراف مدائن بود. ابن نباته سرگذشت شیرین و پیدایش علاقه و عشق میان او و خسرو پرویز را بسیار جذاب و البته مختصر بیان کرده است. در این میان دستور آن مرد اشرافی، سرپرست شیرین، مبنی بر افکندن او در آب دجله، به یکی از خدمتکارانش پس از خودداری شیرین از قطع رابطه با پرویز؛ سپس نجات شیرین و اقامت گزیدنش در

یک دیر و گذار هیئتی از سوی قیصر به آن دیر که به قصد تبریک پادشاهی خسرو پرویز به سمت مدائن می‌رفتند و اقدام شیرین به فرستادن انگشتی یادگاری خسرو به او از طریق آن هیئت و نیز اقدام خسرو به بازآوردن شیرین و بردنش به دربار (همان: ۸۱)، جالب توجه است.

اما پوران دختر خسرو پرویز، به قول ابن نباته زیباترین زن در میان تمام ترک و فارس بود (همان: ۸۲). آورده است که وی پس از شهریار پسر پرویز بر تخت نشست و به اقداماتی عمرانی از قبیل ساخت پل‌ها و کنگره‌ها دست یازید (همان: ۸۲). ابن نباته از سخنان نغز او این را ذکر کرده است: «لِيسَ ببطش الرجال تُدَوِّخُ البلادَ، و لا بمكایدهم يُنالُ الظفر، و إنما ذلك بعون الله و قدرته تعالی: تنها به قدرت مردان نیست که سرزمین‌ها در هم نوردیده می‌شود و پیروزی به دست می‌آید؛ بلکه این کارها صرفاً به قدرت خداوند متعال است» (همان: ۸۲). پوران مدت هفت ماه بر تخت پادشاهی ایران بود؛ تا اینکه فیروز پسر رستم را که از او خواستگاری کرده بود، کشت و رستم نیز پوران را کشت. ابن نباته همچنین به سخن پیامبر اشاره کرده است که «لَا يُفْلِحُ قَوْمٌ وَّلَّوْا أَمْرَهُمْ امْرَأَةً»^(۸): مردمی که فرمانروایی خود را به یک زن سپرده‌اند، کامیاب نخواهند شد» (همان: ۸۲).

۲-۳-۵-۷- جابر بن حیان: ابن زیدون با عبارت «و أظهرت جابر بن حیان علی سرّ الکیماء» (همان: ۴، ۲۲۵) از این دانشمند بزرگ ایرانی یاد کرده است؛ اما ابن نباته به صراحت اظهار می‌دارد که منبعی برای زندگینامه او پیدا نکرده است؛ امری که به نظر او سبب تقویت گمان رایج درباره جعلی بودن این شخصیت می‌شود. بنابر اظهارات ابن نباته، در زمان وی شایعاتی میان مردم افتاده بوده است که شخصی واقعی به نام جابر بن حیان وجود نداشته و گروهی نظرات خود را به نام مستعار «جابر بن حیان» منتشر می‌کرده‌اند. وی می‌نویسد: «فلا أعرّف له ترجمة صحیحة فی کتاب یُعتمد عل نقله، و هذا دلیل علی قول أكثر الناس: إنه اسم موضوع، وضعه المصنّفون فی هذا الفنّ، و یزعمون أنه كان فی زمن جعفر الصادق رضی الله عنه، و أنه إذا قال فی کتبه: «قال لی سیّدی»، و «سمعت من سیّدی»، فإنه یعنی به جعفر الصادق رضی الله عنه: من زندگینامه درستی از او [منظور: جابر بن حیان] در کتابی که بتوان به طور موثّق از آن نقل کرد، سراغ ندارم و این خود،

دلیلی است بر آنچه اکثر مردم می‌گویند؛ مبنی بر اینکه این، نامی است جعلی که نویسندگان این فن [منظور: فن کیمیا؛ یعنی تبدیل فلزات به طلا و نقره] آن را وضع کرده‌اند و ادعا می‌کنند که او در زمان جعفر صادق - رضی الله عنه - بوده و هرگاه در کتاب‌هایش بگوید: «سرورم به من گفت»، یا «از سرورم شنیدم»، بی‌گمان منظورش جعفر صادق - رضی الله عنه - است» (همان: ۲۲۵).

۲-۵-۳-۸- ابوبکر رازی: ابن نباته در بخشی که درباره کیمیا بحث می‌کند، از رازی نام برده و اشاره کرده است که رازی، جوایبه‌ای به ابواسحاق کنندی، فیلسوف و دانشمند عرب که رساله‌ای در رد کیمیا و امکان ساخت طلا و نقره از فلزات دیگر نوشته بود، تألیف کرده است که در آن نظرات کنندی را رد کرده است (همان: ۲۲۵).

۲-۵-۳-۹- عبدالحمید کاتب^(۹): ابن زیدون ضمن عبارت «و أن عبد الحمید باری أقلامک» (همان: ۴، ۲۳۷) از این نویسنده و کاتب انشای ایرانی الاصل نام برده است. ابن نباته در باره عبدالحمید، مطالب مفصلی شامل تبیین جایگاه و نقش او در ترقی نثر فنی و کتابت ادبی، استادی او در بلاغت و بیان و خدمات او به مروان بن محمد، آخرین فرمانروای اموی و چگونگی کشته شدن او به دست نیروهای عباسیان ذکر کرده است؛ ولی از نقب زدن به اصل و نسب و خاندان او پرهیز کرده و سخنی نگفته است (همان: ۲۳۷)؛ اما درباره تبیین منظور ابن زیدون از عبارت بالا آورده است که: «ابراهیم بن جبلة خط بدی داشت، عبدالحمید به او گفت: بگذار قلمت بلندتر و ضخیم‌تر باشد و آن را نازک‌تر و متمایل به راست بتراش تا خطت خوب شود؛ بنابراین، ابن زیدون در اینکه گفته است: «عبدالحمید قلم‌هایت را تراش داده است»، به این امر اشاره داشته است» (همان: ۲۳۹).

۲-۵-۳-۱۰- سهل بن هارون: در رساله آمده است: «و [أن] سهل بن هارون مدون کلامک» (همان: ۴، ۲۴۲). ابن نباته چنین او را معرفی کرده است: «او سهل بن هارون بن راهبون^(۱۰)، با کنیه ابو عمرو، اهل نیشابور بود (همان: ۲۴۲). ابن نباته سهل بن هارون را جزو حزب شعوبیه^(۱۱) دانسته است (همان: ۲۴۲). اشاره کرده است که در بلاغت و حکمت، ید طولایی داشته است تا حدی که او را «بزرگمهر اسلام» نامیده‌اند (همان: ۲۴۲). مأمون، شیفته زیرکی و هوش سرشار او شد و او را

مسئول «خزانة الحكمة» کرد که شامل کتاب‌های فلسفی یونانیان بود که مأمون از جزیره قبرس آورده بود. در آنجا سهل بن هارون بر منوال بعضی از آن کتاب‌ها، چند کتاب نگاشت. وی همچنین «عفراء و ثعلة» را در مقابله با «کلیلة و دمنة» نوشت؛ چنانکه کتابی درباره زندگینامه مأمون به نام «سیرة المأمون» نوشته است (همان: ۲۴۲).

۲-۳-۵-۱۱-مانی: ابن زیدون در عبارت «و رجح بین مذهبی مانی و غیلان» (همان: ۵، ۲۸۶) از او نام برده است. ابن نباته او را به نام «مانی بن فاتک»^(۱۲) ثنوی^(۱۳) معرفی کرده است که در نجران راهب بوده است» (همان: ۲۸۶). درباره آرا و اندیشه‌ها و دین او سخن‌ها رانده است؛ ضمن اینکه اشاره کرده است که «و کان مانی فی الأصل مجوسياً عارفاً بمذاهب القوم: مانی در اصل مجوسی^(۱۴) و آشنا به اندیشه‌های مذهبی مجوسیان بود» (همان: ۲۸۶) در نهایت در زمان بهرام پسر شاپور^(۱۵) کشته شد (همان: ۲۸۶)؛ اما در اثر میرفخرایی آمده است که هم پدر و هم مادرش پارتی بوده‌اند (میرفخرایی، ۱۳۸۷: ۲۱).

۲-۳-۵-۱۲-بشار بن برد: در رساله ابن زیدون، ضمن عبارت «و أشار بذبح الجعد، و قتل بشار بن برد» (ابن نباته، بی تا: ۵، ۲۹۸) از این شاعر عرب ایرانی الاصل یاد شده است. ابن نباته او را چنین معرفی کرده است: «بشار بن برد بن یرجوخ، نیای او از طخارستان، از اسیران مهلب بن ابی صفره بود؛ گروهی نیز ادعا کرده‌اند که برده [قبیله] بنی عقیل بوده است». وی از زبان خودش نقل کرده است که وقتی به خدمت مهدی عباسی رسید، از نام و نسبش پرسیده و بشار جواب داده است که «زبانم که عربی است؛ اما اصلم عجمی است؛ چنانکه در شعرم سروده‌ام یا امیرالمؤمنین:

و بُنْتُ قوماً بهم جنّة
یقولون من ذا و کنتُ العَلَمُ!

ألا أيّها السائلی جاهلاً
لیعرفنی أنا أنف الکرم

نمت فی الکرام بنی عامر
فروعی و أصلی قُریش العجم

(همان: ۹-۲۹۸).

سپس ابن نباته شمه‌ای از اخلاق بشار و توانایی او در شعرسرایی و به ویژه قدرتش در هجرا را با ذکر شواهد فراوان از شعرش بیان کرده است (همان: ۲۹۸-۳۰۹).

۲-۵-۳-۱۳-ابونواس: ابن زیدون بدون اشاره به نام شاعر، به بیتی از ابونواس

در رساله‌اش استشهد کرده است:

لیس علی الله بمستکر
أن یجمع العالم فی واحد^(۱۶)

(همان: ۵)

ابن نباته اشاره کرده است که این بیت از ابونواس و در شعری است که در محضر هارون الرشید در مدح فضل بن یحیی سروده است (همان: ۳۱۵)؛ سپس اشارات مستوفایی در باره این شاعر، سبک شعری، تسلط بر دانش‌های زمان، درون‌مایه‌های مهم شعری و تنوع مضامین شعری‌اش آورده است (همان: ۳۱۵-۳۲۴). ابن نباته البته او را ایرانی نمی‌داند و نام و نسبش را چنین بیان کرده است: «حسن بن هانی بن جراح حکمی بصری، «ابونواس» را به عنوان کنیه خویش برگزید؛ چون خودش را منسوب به قحطان می‌دانست و کنیه شاهان آنها مانند ذو رعین و دونواس را می‌پسندید؛ به همین خاطر خودش را ابونواس خواند» (همان: ۳۱۵). با این حال گفته است که در اهواز به سال ۱۴۵ به دنیا آمد (همان: ۳۱۶)؛ اما مادر او «جلبان» (گل بانو) ایرانی بوده است (هادی‌پور نهمی، ۱۳۸۷: ۲۳۷)؛ به هر حال ابن نباته در ادامه آورده است که ابونواس سپس، امین فرزند هارون الرشید را مدح گفت و نزد او جایگاه خاصی یافت و همین مسئله باعث شد که مأمون ایراداتی از برادرش امین بگیرد و بگوید: «چطور چنین شخصی که با ابونواس که در حضور او چنین و چنان می‌گوید و اشعار حاوی فسق و فساد می‌سراید، نشست و برخاست دارد، به کار خلافت می‌آید!» (همان: ۳۱۶).

۲-۵-۳-۱۴-بزرگان و رجال نامدار ایران: ابن نباته ماجرای لشکرکشی

اسکندر به ایران را به اجمال آورده و پس از تسخیر این سرزمین، به وسیله اسکندر به مشورت و نظرخواهی او با معلمش ارسطو در خصوص تصمیم‌گیری درباره بزرگان و نامداران برجسته بازمانده ایرانیان اشاره کرده است. در سخنان اسکندر که درباره آنها گزارشی به ارسطو داده است، عظمت و نیک‌رایی ایرانیان و قوت قلب و فکر و آراستگی و برازندگی و هیبت آنها و ترسی که از سیمای ظاهری‌شان در دل دشمن می‌افتد، به خوبی نمایان است. اسکندر در این باره، برای ارسطو نوشته است

که «ما سپس دستور دادیم که از شاهزادگان و اشرافیان آنها هر کس را که باقی مانده است، گردآورند. دیدیم مردانی بازمانده‌اند که هم از حیث سرو سیما و تنومندی عظیم‌اند و هم از نظر خردمندی و زیرکی. خوش‌سیمایی و آراستگی ظاهری نشان می‌داد که در پس این ظاهر زیننده، شجاعت و قدرتی نهفته است که راهی به غلبه بر آن نیست. فقط به یاری قضا و قدر بود که مغلوب ما شدند. به همین خاطر کشتن آنها را اندیشه‌ای صائب ندانستیم و سزاوار ندیدیم که آنها را به درگذشتگان‌شان ملحق سازیم» (همان: ۶۷). ارسطو در پاسخ به اسکندر، بخش دیگری از بزرگی و نقاط قوت ایرانیان؛ به ویژه در شجاعت و توانمندی را بیان داشته و نوشته است: «هر سرزمینی ناگزیر بهره‌ای از فضیلت برده است؛ سرزمین ایران نیز بهره خود را از شجاعت و قهرمانی و نیرومندی دارد (همان: ۶۷).

۲-۵-۴-آداب و رسوم ایرانی

توپ و چوگان: بازی چوگان علاوه بر اینکه یکی از بازی‌های مهم و کاملاً بومی ایرانیان بوده است، در مواردی هم از اصطلاحات آن برای دلالت بر مفاهیم دیگری بهره می‌برده‌اند؛ چنانکه گاهی اشتغال به این بازی را جزو سرگرمی‌های کودکان و نوجوانان می‌دانستند. ابن نباته نیز، در مطلبی که از دارا نقل کرده است، به طور ضمنی بر این امر که این بازی در میان ایرانیان مرسوم بوده، صحه گذاشته است. وی در شمار اقدامات دارای کوچک آورده است که نامبرده، وقتی اسکندر پس از به قدرت رسیدن، از فرستادن مالیاتی که بر پدر اسکندر مکلف کرده بود، خودداری کرد، «یک توپ و یک چوگان با تکه پارچه‌ای که مقداری کنجد در آن بود، برای او فرستاد و به او گفت: «تو بچه‌ای بیش نیستی، با این توپ بازی کن!» (همان: ۶۵). البته ابن نباته به تفصیل آورده است که به دنبال این اقدام دارا، اسکندر به ایران یورش آورد و همین سبب فروپاشی امپراتوری ایران شد (همان: ۶۴-۷۲).

۲-۵-۵-باورهای ایرانیان

۲-۵-۵-۱- بنا بر اظهارات ابن نباته، برخی از ایرانیان معتقدند که «کیومرث» خود آدم است. نیز معتقدند که در زمان او هیچ ستم و فساد نبوده است؛ همچنان که درباره آفرینش او بر این باورند که او از «ریواس» آفریده شده است. درباره عمرش نیز می‌گویند هزار سال زیسته است (همان: ۵۶).

۲-۵-۲- ابن نباته از زبان ایرانیانی که قصد بر تخت نشاندن فرزند کیومرث [یعنی فارس] را داشتند، آورده است که «انّ العالم الصغیر من جنس العالم الکبیر، لا تستقیم أموره إلا برئیس یدبّرهُ علی ما تقتضیه قضايا العقول: عالم صغیر از جنس عالم کبیر است، بدون وجود یک رئیس که بر مبنای مسایل عقلایی آن را اداره کند، امور آن قوام نیابد» (همان: ۵۶).

۲-۵-۳- در میان ایرانیان، اعتقاد بر این بوده است که کسی که از نسل شاهان نیست، نباید بر تخت بنشیند؛ بنابراین، در ماجرای شکست ضحاک به وسیله کاوه، مردم از او خواستند که پادشاه بشود؛ اما او نپذیرفت و گفت: «لست من بیت الملک: من از خاندان پادشاهی نیستم» (همان: ۷۶)؛ به همین خاطر فریدون فرزند جمشید را بر تخت نشاندند و کاوه دستیار او شد (همان: ۷۶).

۳- نتیجه گیری

- این پژوهش از یک سو، گویای گسترده‌گی دامنه‌ی آوازه فرهنگ و آداب و رسوم ایران و تاریخ، عظمت، شکوه و اقتدار ایرانیان در چشم جهانیان، آنگونه که در اثر عربی یک ادیب عرب بازتاب یافته است، است و از دیگر سو، نشان می‌دهد که کتاب «سرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون» مطالبی از تاریخ کهن و فرهنگ و سرگذشتنامه بزرگان ایرانی را در دل خود نهفته دارد که چه بسا می‌تواند برای پژوهشگران و فعالان تاریخ و فرهنگ ایران و اسلام راه‌گشا و کارآمد باشد.

- بر اساس یافته‌های این پژوهش، ایران و فرهنگ و تمدن آن، در اندلس دوران ابن زیدون (قرن پنجم) شناخته شده و تثبیت شده بوده و در آثار شاعران و ادیبان آن دیار بازتاب یافته است که نمونه آن رساله هزلیه ابن زیدون است.

- کتاب «سرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون» در جایگاه یک اثر عربی سده هشتم، از ابن نباته به عنوان یک ادیب و شاعر برجسته عرب این دوره، که آن را به سفارش ابوالفدا نگاشته است، نمایاننده تأثیر و گسترده‌گی فرهنگ ایرانی و رواج آن است.

- ابن نباته، به خوبی از دوران‌های کهن ایران زمین و رویدادهای آن آگاه بوده است.

- ابن نباته مطالب مطرح شده در این کتاب را از منابع اصیل و دقیقی نقل کرده است؛ اما نشانی از آن منابع به دست نداده است.
- بنا به گواهی خود شارح، هر آنچه که در این اثر نقل کرده است، موثق و اصیل است و از نقل مطالب غیر موثق و ضعیف از کتاب‌های نامعتبر پرهیز کرده است.

یادداشت‌ها

- ۱- این مجموعه با عنوان «اللدیوان الصغیر» و «المؤیدات» نیز، معروف است (حنالفاخوری، بی تا: ۱۰۵۰).
- ۲- ابن نباته درباره تلفظ «کسری» هم فتح اول و هم کسر اول را درست دانسته است و دو ساخت جمع «اکاسره» و «کُسور» دارد (ابن نباته، بی تا: ۵۶).
- ۳- همچنین ابن نباته به شکافتن آن به عنوان یکی از معجزات پیامبر اسلام اشاره کرده است (ابن نباته، بی تا: ۵۸).
- ۴- در این باره به کتاب «فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی» مراجعه کنید.
- ۵- در متن چنین آمده است؛ اما با توجه به سیاق سخن و دستور زبان عربی «واو» اضافی است.
- ۶- چنانکه ملاحظه می‌شود، ابن نباته این کار را به دو کس نسبت داده است؛ نخست به فارس پسر کیومرث و دیگر به ضحاک.
- ۷- در لسان العرب ذیل واژه «کَرَدَ» آمده است: «کَرَدَهُمْ: ساقَهُمْ و طَرَدَهُمْ و دَفَعَهُمْ؛ یعنی «آنها را راند و دور کرد و دفع کرد» و «گَرَدَ؛ یعنی «دور کردن» (ابن منظور، بی تا: ذیل واژه «کرد»).
- ۸- ابن ابی شیبیه (۵۳۸/۷، رقم ۳۷۷۸۷)، احمد (۵۱/۵، رقم ۲۰۵۳۶)، بخاری در صحیحش (۲۶۰۰/۶، رقم ۶۶۸۶)، ترمذی (۵۲۷/۴، رقم ۲۲۶۲)، نسائی (۲۲۷/۸، رقم ۵۳۸۸) روایت کرده‌اند.
- ۹- برای اطلاع بیشتر و دقیق‌تر در باره عبدالحمید، بنگرید: شوقی ضیف، ۲۰۰۰: ۴۷۳-۹.
- ۱۰- مصحح کتاب در حاشیه اشاره کرده است که در نسخه دیگری که او در دست داشته است، به جای «راهبون»، «راهو» آمده است.

- ۱۱- «شعوبیه»، حزبی بود که در دوره عباسی به تدریج در میان غیرعرب‌ها و به ویژه ایرانیان، در اثر ظلم و تحقیرهایی که از سوی عرب‌ها متحمل می‌شدند، شکل گرفت. این کلمه به معنی «ملی‌گرایی» و «شعوبیون» به معنی «ملی‌گرایان» است.
- ۱۲- نام پدر مانی در نوشته‌های فارسی به صورت «فَتّی» (فارسی میانه: pattīg / pattēg، فارسی نو: پتگ / پتیگ) ثبت شده است (میرفخرایی، ۱۳۸۷: ۱۳).
- ۱۳- ثنوی در لغت، به معنای «دو گانه گرا» و «دو گانه پرست»، و در اینجا منظور از آن «معتقد به دو نیروی خیر و شر» است.
- ۱۴- در زبان عربی دو مفهوم از واژه مجوسی اراده می‌شود؛ اول «زرتشتی» و دیگر «ایرانی» به ویژه «ایرانیان پیش از اسلام».
- ۱۵- ابن نباته در زیر سرگذشت مانی اشاره کرده است که در ادامه به سرگذشتی از «بهرام پسر شاپور» اشاره خواهد کرد؛ اما در ادامه کتابش چنین سرگذشتی نیامده است.
- ۱۶- در دیوان ابونواس (بی تا: ۴۵۴) چنین ثبت شده است:

ليس لله بمستنكر
أن يجمع العالم في واحد

فهرست منابع

- ۱- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. (۱۳۹۶ق/ ۱۹۷۶م). الدرر الکامنه. حیدرآباد دکن: بی.نا.
- ۲- ابن حجه حموی، ابوبکر بن علی. (۱۹۷۱). ثمرات الأوراق. به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: بی.نا.
- ۳- ابن شاکر کتبی، محمد. (۱۹۷۳). فوات الوفيات. به کوشش احسان عباس. بیروت: بی.نا.
- ۴- ابن نباته، (بی.تا). شرح العيون فی شرح رسالة ابن زیدون. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم [بیروت]: دارالفکر العربی.
- ۵- ابونواس، الحسن بن هانئ. (بی.تا). دیوان ابي نواس. تحقیق احمد عبدالمجید الغزالی. بیروت: دارالکتاب العربی.
- ۶- پاشا، عمر موسی. (۱۹۷۲). ابن نباته المصری أمير شعرائ المشرق. قاهره: بی.نا.
- ۷- حاجی خلیفه، (بی.تا). کشف الظنون عن أسامی الكتب و الفنون. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی.
- ۸- زرکلی، خیرالدین. (۲۰۰۲). الأعلام. الطبعة الخامسة عشرة. لبنان: دار العلم للملایین.

- ۹- صفدی، خلیل‌بن ایبک. (۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م). **الوافی بالوفیات**. به کوشش هلموت ریتز. بیروت: بی. جا.
- ۱۰- محمدی ملایری، محمد. (۱۳۸۴). **فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی**. چاپ پنجم. تهران: توس.
- ۱۱- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۸۷). **فرشته روشنی مانی و آموزه‌های او**. چاپ دوم. تهران: ققنوس.
- ۱۲- هادی‌پور نهمی، یوسف، (۱۳۸۷). «ابونواس، شاعر ایرانی در بوتة نقد و داوری تاریخ». پژوهشنامه فرهنگ و ادب، بهار و تابستان ۱۳۸۷، شماره ۶، صص ۲۳۵-۲۵۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی